

● پاسخی بر نقد کتاب

«بیان در شعر فارسی»

■ دکتر بهروز نروتیان

توجه:

پس از چاپ نقد آقای دکتر محمد فنار کی بر کتاب بیان در شماره ۲۷ از مستان ۱۳۷۰، این یادداشت از سوی ایشان به دفتر مجله رسید که تروجه خوانندگان عزیز را بدان جلب می‌کنیم:

زهره دل زمشتری برده
شمع و شکر به پیش او مرده

که در کتاب بیان آقای دکتر نروتیان آمده و مورد نقل این جانب قرار گرفته، به استحضار می‌رساند که هرچند هر دو وجه قرائت به ضم اول (زهره) و به فتح اول (زهره) - محتمل است و معنای محصلی می‌دهد، اما نگارنده وجه دوم (به ضم اول) را که قرائت آقای دکتر نروتیان است ترجیح می‌دهم و بدین وسیله نظر مؤلف دانشمند کتاب بیان را در این مورد تأیید می‌نمایم. عصمتنا الله تعالی من الأخطاء والزلات.

والسلام، محمد فنار کی ۷۱/۱/۲۵



۱) استاد فاضل محترم آقای دکتر محمد فشارکی، کتاب «بیان در شعر فارسی» را با دقت و تأمل بررسی فرموده‌اند و خلاصه نقد و نظر ایشان نیز در نشریه گرانقدر «رشد آموزش ادب فارسی» - شماره ۲۷ سال ۷ زمستان ۱۳۷۰ صفحات ۱۶ تا ۱۹ - چاپ و منتشر شده است. جای سپاس هست و به نظر می‌آید اظهار نظر دقیق و آگاهانه ایشان در پیشبرد روش نقد اثری مطلوب دارد و آموزنده است. جای آن بود که در پاسخ آقای فشارکی به بشارتی بسنده بکنم که پیشاپیش دوستان و همکاران بزرگوار فاضل محترم درباره نارساییهای کتاب «بیان در شعر فارسی» اظهار نظر فرموده‌اند و همه در تالیف کتاب مفصل دیگری منظور می‌گردد که با عنوان «بیان آسان» در پیش دست دارم، بدون تردید نقد و نظریه‌های مسیماً ایشان نیز جایگاه خاص خود را دارد و در رفع نقص کتاب سودمند خواهد بود.

لیکن نظر به اشاره آقای دکتر فشارکی: ص ۱۹ / ستون آخری و اینکه خوانندگان مجله گرانقدر رشد، معلمان شریف و آگاه کشور ما هستند و ای بسا ممکن است مطلبی نادرست به گونه‌ای زیانبخش شایع گردد. ناگزیر با حفظ حرمت و زحمت و دقت ناقد محترم بر آن شدم که حرف دل خود را به اختصار باز گویم و در این کار نیز آرزو مند آنچه را که حق است بپذیرم زیرا احساس می‌کنم آقای دکتر فشارکی جز کشف حقیقت هدفی دیگر نداشته‌اند:

در کسری ما شکسته دلی می‌خورند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

۲- ۱) و ایشان در صفحه ۱۶ مجله نوشته‌اند: «نخستین ایراد کلی که به کتاب وارد است این است که مؤلف پنداشته‌اند که استقلال در تالیف بلاغت فارسی بدین معنی است که اصطلاحات بلاغی به فارسی ترجمه شود از این رو آمده‌اند بعضی اصطلاحات بلاغی را که بیش از هزار سال است در فرهنگ ما ریشه دوانده... به فارسی برگردانده‌اند... (ص ۱۶)

ستون ۲) و در ستون سوم همان صفحه نوشته‌اند:

«اصولاً کسی چنین حقی ندارد که از پیش خود واژه وضع کند و اصطلاحات جا افتاده هزار ساله را از قسیل «مشبه»، «مشبه به»، «تشبیه»، «استعاره»، و غیره را تغییر بدهد» نظر ایشان تا حدودی متین و اما اندکی اغراق آمیز است و آنچه حقیقت است همان است که من خود در مقدمه کتاب نوشته‌ام:

«لازم به یادآوری است برخی از اصطلاحات نامأنوس فن بیان به فارسی برگردانده شده چنانچه به جای «ما وُضِعَ له» و «غیر ما وُضِعَ له» دو ترکیب «نهاد» و «نا نهاد» به کار رفته و برای برخی نیز با احتیاط تمام معادل فارسی پیشنهاد شده است. مانند گمان‌سازی برای ایهام؛ ولی به جای آن به کار نرفته است و در این مورد فقدان فرهنگستان بسیار تأسف‌انگیز است و طبعاً برای همه، بلا تکلیفی و پریشانی باز می‌آورد»

(سال ۱۳۶۸ شمسی، مقدمه کتاب بیان در شعر فارسی، ص ۱۳) آرزو مندم ایشان یک بار دیگر درباره نحوه کاربرد اصطلاحات چندین هزار ساله، امان نظر فرمایند و خود به دآوری بشینند که آیا در متن کتاب بیان در شعر فارسی، بدعت‌گرایی و بیگانگی احساس می‌شود یا نه؟ و نظر بر اینکه بیشتر نقد ایشان متوجه باب مجاز است برای نمونه «اقسام مجاز» را از صفحه ۶۶ کتاب بی که و کاست در اینجا نقل می‌کنم تا اگر بدون رعایت احتیاط یکی از اصطلاحات «مجاز» یا «علاقه» و «استعاره» به فارسی برگردانده شده و مؤلف از پیش خود، اصطلاحات هزار ساله را تغییر داده، حقانیت قضاوت نقدگر فاضل ارجمند اثبات گردد که نوشته‌اند: «مشکلاتی به مشکلات بلاغت افزوده شده است»

(ص ۱۶ پایان ستون ۲) باز باید گفت آنچه ذیلاً نقل می‌شود عین متن کتاب است و حتی کلمه‌ای بر آن افزوده یا از آن کاسته نشده است:

۳- ۴) اقسام مجاز به اعتبار علاقه مجاز یا استعمال مجازی به اعتبار علاقه، دو گونه بیش نیست:

الف - استعمال لفظ در نا نهاد خود (غیر ما وُضِعَ له خود) به علاقه همانندی (مجاز به همانندی)

ب - استعمال لفظ در نا نهاد خود به علاقه ناهمانندی (مجاز به ناهمانندی)

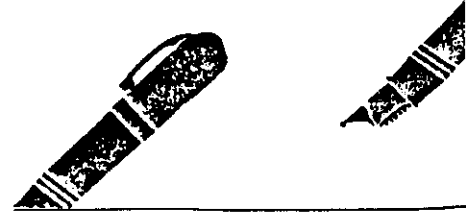
۱- ۳- ۴) مجاز به همانندی^۱
 زشوق نرگس مست بلند بسالای
 جو لاله با قدح افتاده بر لب جوسیم

نرگس به علاقه مناسبت مجازاً به معنی «چشم» به کار رفته است (به قرینه سستی و اینکه به بلند بالای تعلق دارد)... نکته - مجاز به همانندی را در کتابهای معانی و بیان، «استعاره مصرحه» نامیده‌اند.

به نظر می‌رسد این وجه تسمیه درست نباشد. اگر این نوع مجاز را استعاره بنامیم لازم می‌آید مجاز به ناهمانندی نیز استعاره نامیده شود، زیرا اولاً هر دو نوع عبارتست از استعمال لفظ در نا نهاد خود، ثانیاً مجاز در لغت به معنی گذشتن و عبور کردن است و در اصطلاح، استعمال لفظ در غیر موضوع له خود (نا نهاد خود)، و معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مجاز یا کاربرد هر دو نوع آن مناسبت دارد؛ و مجاز را «استعاره» نامیدن علاوه بر دوری از اصل قضیه، موجب آمیختگی این مبحث با فصل مربوط به استعاره می‌شود.

۲- ۳- ۴) مجاز به ناهمانندی
 بژن تکیه بسر مسند تسخت خویش
 که هر تخت را تخته‌ای هست پیش...

راستی هیچ کس چنین حقی ندارد و نباید در داخل پرازنز و در مقابل ترکیب عربی «غیر موضوع له» بنویسد «نا نهاد خود»؟! و اگر چنین باشد و ی بر ما که باید به عربی بنویسیم «ما وُضِعَ له» و به فارسی نویسیم «نا نهاد».



۳-۱) و اینکه ایشان نوشته‌اند: اصولاً کسی چنین حقی ندارد.

من دو نکته به نظر می‌رسد: یکی اینکه اگر بگویم کسی حق ندارد، در زبان فارسی، به زبان فارسی معادل اصطلاح عربی را در مقابل آن بنویسد یا برای اصطلاح عربی، معادل فارسی پیشنهاد نکند، در این صورت نه تنها ظلم کرده‌ایم بلکه گرفتار خوبی زشت خودکامگی شده‌ایم و فقط در آن صورت است که در و دروازهٔ پیشرفت پژوهشی علوم قفل بر قفل بسته می‌شود:

درین جاسو هیچ هنگامه نیست
که در کیسهٔ مرد خودکامه نیست
دیگر اینکه من از پیش خود و برای
بازگیری و بازی با کلمات، معادل فارسی
پیشنهاد نکرده‌ام بلکه به تجربه‌ای سی‌ساله
دریافته‌ام که دانشجویان و اهل ادب مسا از
شنیدن اصطلاحات مجاز، استعاره، کنایه، ایهام،
و تشبیه لذت می‌برند و شائق برای درک و فهم
و یادگرفتن گونه‌های مختلف آن هستند و اما
اکثریت همان دانشجویان شائق، از شنیدن
ترکیباتی از نوع «ماوُضِعْ له، غیر ماوُضِعْ له،
مستعارُ له، مستعارُ منه» و هرآنچه از اقسام
اصطلاحات مکتبی عربی قدیم است، خوشحال
نیستند و حتی گاهی اظهار ناخشنودی می‌کنند
و در فهم مطلب به خاطر اندیشیدن به مفهوم
مستعار منه و له، درمی‌مانند. البته همه می‌دانیم
که این اصطلاحات از سوی دانشمندان فارسی
زبان و در فرهنگستان ایران برای شناخت
شکل‌های خیالی زبان فارسی وضع نشده و حتی
در فرهنگستان ایران نیز رسماً بررسی و

پذیرفته نشده‌اند بلکه علمای عرب و فارس
هزار و اندی سال پیش آنها را در کتب عربی
قرون اولیهٔ هجری به کار برده‌اند و در ایران
نیز کسی حاضر به آموزش آسان این فن
شریف برای مردم فارسی زبان نبوده است و
بیشتر علوم عقلی و نقلی هفتاد و شش گانه به
زبان عربی تدریس می‌شده است و ظاهراً
امروز زمان آن فرا رسیده است که دانشجوی
رشتهٔ زبان و ادب فارسی، فنون ادب فارسی را
به زبان فارسی بخواند و با امثلهٔ فارسی بداند و
اگر ممکن گردید روش یادگیری آن را آسانتر
گرداند و حتی دانشجویان رشتهٔ انگلیسی نیز
ظاهراً چنین حقی را دارند که به جای استعاره
لفظ «PERSONIFICATION» را به کار ببرند
و همه می‌دانند که خود مردم عربی زبان نیز
اصطلاح استعاره را به «تشخیص» تغییر
داده‌اند و این حق را داشته‌اند.^۳

۴-۱) و اما اینکه آقای دکتر فشارکی در
ستون دوم از صفحه ۱۹ مجلهٔ پس از بحثی
مختصر مرقوم فرموده‌اند که:
«پس استعاره و مجاز یکی است و با قیدی
از یکدیگر جدا می‌شوند، این است آنچه دربارهٔ
مجاز و استعاره گفته شده»
من نمی‌دانم این سخن را چه کسی گفته و
ایشان از کجا استنباط کرده‌اند لیکن این را
می‌دانم که «مجاز» همان «استعاره» نیست و
مجاز با استعاره نیز یکی نیست و چون در
ستون ۱ صفحه ۱۷ نیز یادآوری فرموده‌اند که:
«اما باید در نظر داشت که ایرادات باید
مستدل باشد»

نساگیر از عرض مثالی ساده و استدلالی
بسیار کوتاه هستم و پیشاپیش از ایشان استدعا
می‌کنم در این مورد یک بار دیگر صفحات «۵۹
تا ۷۹ و ۸۴ و ۸۷» کتاب بیان در شعر فارسی را
به دیدهٔ تأمل بنگرند و بدانند که اسویعقوب
سکاکی و زمخشری و حتی قزوینی در روش
اندیشه گامی صحیح برداشته‌اند و فقط در
تسمیهٔ «استعاره مصرحه» مسامحه کرده‌اند و

اما همهٔ علمای سلف حتی خطیب و دیگران
هرجا معتقد شده‌اند که «استعاره، تشبیه است
که مشبه آن مذکور و مشبه به آن محذوف است»
در آنجا همه بلا استثناء راه خطا رفته‌اند^۴ و
اثبات سادهٔ این مطلب در ص ۸۲ کتاب بیان در
شعر فارسی تحت عنوان «عینیت استعاره»
بازگو شده است.

ظاهراً پیش از آنکه ثابت کنیم «مجاز
استعاره نیست»، لازم می‌آید بدانیم که چرا
«مجاز به همانندی» را نباید «استعارهٔ مصرحه»
بدانیم؟ امیدمندم این بحث خسته کننده نباشد:

خواجۀ شیراز می‌گوید:
بنتی دارم که گردگل زسنبیل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی به رنگارغوان دارد
در این بیت «گل» و «سنبیل» به ترتیب در
معنی «رخسار» و «زلف» به کار رفته است.
یعنی «گل» و «سنبیل» در معنی نانهادهٔ خود با
کار رفته‌اند و این‌گونه کاربرد را «مجاز»
می‌نامیم. هرگاه لفظی در نانهاده به کار برود
می‌گوییم آن لفظ معنی مجازی دارد.

پس شکل خیالی نانهاده در دو لفظ گل و
سنبیل عبارتست از «مجاز».
و اما علاقهٔ این کاربرد مجازی: همانندی
(مشابهت) است و جریان اندیشهٔ شاعر به
شرح زیر بوده است:
رخسار مانند گل است (رخسار: مشبه، مانند:
ادات تشبیه. گل: مشبه به)
زلف مساند سنبیل است (زلف: مشبه، مانند:
ادات تشبیه. سنبیل: مشبه به)

شاعر به قرینه‌های «بنتی دارم، بهار
عارضش و حتی سایه‌بان از سنبیل داشتن بر
گرد گل»، مشبه را حذف کرده و مشبه به را به
جای آن به کار برده است، یعنی رخساره،
زلف را حذف کرده به ترتیب گل و سنبیل را —
به علاقهٔ همانندی — به جای آنها به کار برده
است پس این کاربرد، «مجاز» است و «مجاز به
همانندی» است.

و اما اگر قدم‌ان را «استعاره» نامیده‌اند
راه خطا رفته‌اند زیرا استعاره حادثهٔ دیگری

است و آن استعمال لفظ در معنی ناهاده نیست بلکه در آنجا لفظ معنی خود را دارد و یک شخص یا یک چیز به صورت یک شخص یا یک چیز دیگر مجسم می‌شود، یعنی در آنجا تجسم، تشخیص (شخصیت دادن) مطرح است و پیش چشم آوردن چیزی است به صورت چیزی دیگر:

زدیم دست به دامان عشق از همه پیش
مراد ما شده حاصل ز پیشدستی ما

«بیدل دهلوی»

یا

درخت با جنگل سخن می‌گوید
و ستاره با کیهکشان...

«شاملو»

در شعر بیدل، «عشق» در معنی نهاده خود به کار رفته است و اما به لازم داشتن «دامن» به صورت «انسانی» [شاید «زنی» یا «سلطانی»]. پیش چشم شاعر بوده است و اینجا در شعر شاملو، درخت و ستاره و حتی جنگل و کیهکشان به صورت مجموعه انسان‌هایی مجسم شده است که یکی با همه سخن می‌گوید، آنجا لازم استعاره «دامن» است و اینجا «سخن گفتن»، آیا واقعاً ما می‌توانیم بگوییم «مجاز و استعاره یکی است؟» و آیا حقیقتاً می‌توان گفت: «کاربرد گل و سنبل به جای رخسار و زلف با کاربرد «دامن عشق» و سخن‌گویی درخت و ستاره یکی است؟

اگر یکی نیست بهتر است ناقد محترم در این گفته خود تجدیدنظر فرمایند که نوشته‌اند: «نمی‌دانم در ذهن مؤلف چه گذشته که این تعبیر را (یکی بودن استعاره و مجاز را) قبول ندارند و استعاره مصرحه را استعاره نمی‌دانند و استعاره مکنیه را فقط استعاره می‌شمارند و مجاز را جز استعاره می‌گیرند و از وقوع التباس و اشتباه مجاز با استعاره بیم به خود راه نمی‌دهند»

درین مورد باید صریح بگوییم: من داعیه‌ای ندارم، و اما بیم هم ندارم بلکه درد من از نوع درد همه علاقه‌مندان به ادب و زبان

فارسی و مخصوصاً دانشجویان و شاعران جوانی است که می‌خواهند شکل‌های خیالی را بشناسند و به مآخذ عربی و انگلیسی دسترسی ندارند و یا از فهم جریان اندیشه ناقدان بیگانه عاجز هستند و من از آنهمه زحمت‌اندیشه در مدّت تمام عمر خود دو هدف اصلی را پیش چشم داشته‌ام:

الف - حل معضلات و مشکلات ابیات
نظامی با استفاده از فن بیان

ب - فهمیدن و فهماندن درست و آسان فن بیان.

حال توفیق در آن حل و در این فهم تا چه حد بوده است، چندان مهم نیست زیرا وظیفه من کوشیدن و اندیشیدن بوده است که لحظه‌ای کوتاهی نکرده‌ام و اما همه آنچه بوده و هست ناپایدار و امری که بها و این جهانی است و توفیق رستگاری و خوشبختی معنوی چیزی دیگر است و آنرا کاری دیگر و نمایسته‌تر باید:

به دانش کوش تا دنیای بخشنند
تو اسماخوان که خود معنات بخشنند
(۲) اما در مورد پاسخ اشکالات جزئی که آقای فشارکی اشاره فرموده‌اند، من همه را به دیده منت می‌نگرم و سیاست‌گزارم و با خود می‌اندیشم پاسخ بسیاری از آن اشکالات برای بیشتر خوانندگان محترم مجله روشن است و بحث از آنهمه ایراد به درازا می‌کشد و مسلماً بحثی جداگانه و مستقل از آنها - اگر چنانچه بخواهند - بسیار سودمند و حتی دلنشین خواهد بود. با اینهمه در اینجا وظیفه می‌دانم ضرورتاً و به اشاره‌ای کوتاه، همه آن موارد را مطرح کرده بحث مفصل را به وقتی دیگر موکول نمایم:

۱ - (۲) باید گفت: همانندهایی چون کمان، ناوک، تیر خدنگ، جام جم، شمشر و ابزارها و چیزهایی که امروز در میان مردم نیست و فقط در موزه‌ها می‌توان یافت، همه کهنه و فرسوده شده‌اند و ایجاد تشبیه با آنها امری بیهوده و تکراری است مگر آنکه شاعر به کشف رابطه‌ای تازه دست یابد و دستبندی

بنماید. و در مورد تشبیهات فرسوده ظاهر آن نتوانسته‌ام حق مطلب را ادا بکنم و اما هر آن تشبیهی که قبلاً به نحوی از انحاء از سوی شاعری یا نویسنده‌ای کشف و ایجاد شده، همه در همان جا نو و با طراوت است و تکرار آن از سوی دیگران خسته‌کننده و بیهوده خواهد بود، برای مثال تشبیه چشم به بادام و سخن یا لب به شکر، امروز دیگر تکراری و فرسوده است مگر آنکه شاعر بتواند در ارتباط طرفین چیز تازه‌ای کشف و به شیوه‌ای نو مطرح بکند:

از پی نفلان شده می‌بوسه خیز

چشم و دهن شکر و بسادام ریز

«مخزن الاسرار»

۲ - (۲) لفظ «مانسته» را من در برابر واژه «مشبه» نهاده‌ام و آن را نیز بی‌معنی نمی‌دانم و اما هیچ آگاهی نداشته‌ام که پیشاپیش آن را دوست فاضل و خوش ذوق ما آقای کزازی در برابر «مشبه به» قرار داده‌اند. باید گفت که مسلماً ایشان در کنار ترجمه اصطلاحات و معادل‌سازی ذوق و استعداد خاصی دارند.

۳ - (۲) نظر آقای فشارکی در مورد جام جم - و حتی آئینه سکندر و جام جهان‌نما و جام کیخسرو و... کاملاً صحیح است و همه رمزی است برای دل آگاه و عارف و من نیز در بحث نمادها، جام را در برابر دل نهاده‌ام (ص ۱۴۹ بیان) و اما اینکه فرموده‌اند، در بیت زیر تشبیهی مشاهده نمی‌کنند. مسلم بدانند که تشبیهی پنهانی در بیت نهفته است و این از دیدگاه هیچ‌کس نباید پوشیده باشد، حتی خود

خواجه نیز در ابیات بعدی تصریح کرده است:
سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تنامی‌کرد
و اما در صفحه ۴۷، بحث تشبیه در میان نبوده و برخلاف گمان ایشان، هدف فقط ذکر مثال مربوط به «جام جم» است که امروز برای ما چیزی افسانه‌ای است و دیدن آن ممکن نیست و همانندهای فرسوده است و فقط با شناخت کیفیت و بعد افسانه‌ای آن می‌توان از آن در تشبیهات بهره جست و اما باید گفت



فرسوده شده است و تازگی ندارد و کشف رابطه‌ای ناشناخته لازم است که شاعر و نویسنده خود بهتر از همه می‌دانند زحمت آن کشف کمتر از کشف خود جام جم نیست.

۴ - ۲) «فراز کردن» در هر دو معنی باز کردن و بستن به کار رفته است و هر دو صورت آن، قرینه لازم دارد و در بیت مورد بحث نیز، قرینه‌ای برای تأیید هیچ‌یک از دو سوی قضیه نهاده‌اند و بحث فایده‌ای ندارد و هر کس هر معنایی را بپسندد همان مقبول است و نیازی به سوگند و توجیه نیست «و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید».

۵ - ۲) در مورد برابری ساز و آوازه و اصطلاح زیبای «استعاره» بسیار اندیشیدم و آوازه‌ای مناسب و زیبا نیافتم و نتوانستم و ظاهراً نتوانستن عیب نیست و اما می‌خواستم در برابر «مستعارُ منه» و «مستعارُ له» دو واژه آسان پیدا بکنم تا هر نوآوری به سادگی استعاره را فراگیرد و من جز آن راهی و چاره‌ای ندیدم که بگویم: در کلاس درس بیان دانشجویی را گفتم: «وزوز نکن». و او بلافاصله برگشت و گفت: استاد لطفاً «نیش نزنید» اینجا استعاره ایجاد شده است:

انسان: گروگیر، زنبور، مکس... گروگذار. وزوز نکن: گروگان است.

و در پاسخ آن نیز استعاره‌ای از عقرب و مار و زنبور و خرمگس و هر آن موجود نیش زنده دیگری نهاده شده است:

انسان: گروگیر. عقرب یا مار... گروگذار. نیش نزن: گروگان.

حال این تبعیه است یا مطلقه یا مرشحه، همه می‌ماند برای بعد از فهم اصل مطلب استعاره و اما می‌دانند که من اصطلاح لازم استعاره را در کنار گروگان و مستعارُ منه را در پیش گروگذار

گذاشته‌ام و «مستعارُ له» را با «گروگیر» توضیح داده‌ام و برای توجیه - به قول ایشان - عین بحث مربوط به پایه‌های استعاره را در اینجا نقل می‌کنم که نوشته‌اند: «اما بساید در نظر داشت که ایرادات باید مستدل و مستند باشد» - ص ۱۷ مجله / ستون اول. یا «شاید مؤلف توجیهاتی برای آنها داشته باشد» ص ۱۹ ستون آخر.

البته من هم می‌دانستم گروگان‌گیری یک اصطلاح عرف عام است و اما این را هم می‌دانستم بسیاری از اصطلاحات می‌توانند در چند جا کاربرد داشته باشند چنانکه اصطلاح «خبر» یک اصطلاح چهاروجهی است و در هر یک از علوم «معانی، نحو، منطقی و حدیث» دارای مفهوم خاصی است.^۵

و اما توجیه مربوط به ناگزیری، بهره‌جویی از ترکیب گروگان‌گیری که یک اصطلاح عرف عام نیز هست:

۲ - ۵) پایه‌های استعاره
چو نتوان گرفتن گریبان جنگ
سوی دامن آشتی یساز جنگ
(گرناسنامه)

۱) جنگ به صورت مردی مجسم شده و گریبان را از انسان به گروگان گرفته است. در این شکل خیالی، جنگ گروگیر است، گریبان گروگان است و انسان گروگذار است. لفظ گروگان، لازم استعاره نامیده می‌شود.

۲) آشتی: گروگیر. انسان: گروگذار. دامن: گروگان و لازم استعاره است.

بنابراین در هر استعاره‌ای سه رکن اصلی قابل تحقیق است که عبارتند از: گروگان یا لازم استعاره، گروگیر یا مستعارُ له، گروگذار یا مستعارُ منه.

۳ - ۵) مجاز و استعاره در یک لفظ
نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری
حلقهٔ اوراد ما مجلس افسانه شد
«حافظ»

نرگس، مجازاً به معنی چشم به کار رفته است. قرینهٔ این مجاز لفظ «ساقی» و علاقهٔ آن همانندی است؛ یعنی لفظ نرگس به علاقهٔ همانندی به جای چشم نشسته است و این کاربرد مجازی یک مجاز بسه همانندی است.

در همان لفظ نرگس، استعاره‌ای از انسان نیز نهاده شده است زیرا نرگس در این شکل خیال به صورت انسان ظاهر می‌شود که آیت افسونگری می‌خواند و حلقهٔ اوراد شاعر و همدمان او را به مجلس افسانه بدل می‌کند. لازم این استعاره نیز «آیت افسونگری خواندن» است که از انسان به گروگان گرفته شده است.

نکته - در کتب بیان، مجاز به همانندی را نیز استعاره نام داده‌اند و برای اینکه با شکل خیالی استعاره در مفهوم حقیقی آن دچار اشکال نشوند، آن را (مجاز به همانندی را) استعارهٔ مصرحه نامیده‌اند. در آن صورت باید بپذیریم که در لفظ «نرگس» دو نوع استعاره به وقوع پیوسته است در حالیکه آن چنان نیست و لفظ نرگس در معنی ناهادهٔ خود به کار رفته و دارای معنی مجازی است و با همین معنی مجازی نیز شکل خیالی استعاره را پذیرفته است.

با این ترتیب التباس و اشتباه مجاز با استعاره از میان می‌رود.

۶ - ۲) در مورد بیت زیر:
مرد گفت اکنون گذشتم از خلاف
حکم داری تسبیح برکنش از غلاف

بی‌تردید سخن در معنی مجازی به کار رفته است و در داستان مثنوی مرد به زن می‌گوید: «اجازه داری حرف بزنی»، آنجا به هیچ وجه - به قرینهٔ حالیهٔ کلام - سخن مطابق با واقع نیست و، زن شمشیر ندارد و قرینه‌های معین و صارفه همه حالی هستند و در محور عمودی کلام نهاده شده‌اند و نقل داستان در اینجا خسته کننده خواهد بود. در مورد رمز «می» عنایهٔ به

فصل ۸ کتاب (ص ۱۴۸ و ص ۱۴۷) توجیه بیانی نماد یا نشانه مراجعه فرمایند.

در مورد «رطل» و «بیست و چهار» باید گفت هر دو ترکیب در آن دو کلام، کاربرد «مجازی» دارند و بحثی مُملّ در پیش است، بعاند.

۷-۲) و اما در مورد ص ۶۷ کتاب و ابیات زیر مطالبی نوشته‌اند که ظاهراً از پیش خود تبدیل به احسن کرده بحث فرموده‌اند، زیرا در صفحه ۶۷ مطالب به شکل زیر چاپ شده است:

بانگ درین دور جگر تاب زن سنگ بر این شیشه خوناب زن زخم کن این لعبت سنگرف را در قلم نسخ کش این حسرف را دست برین قلعه قلمی برار بسای بر این ابلق ختلی درار تا فلک از منبر نه خرگهی بر تو کند خطبه ناهنثهی

به قراین حالی و مقالی یعنی سیاق کلام یا توجه به محور عمودی سخن و با قراین لفظی مخصوصاً لفظ «این»:

«این شیشه خوناب» مجازاً به معنی تن است. (مجاز به همانندی)

«این لعبت سنگرف» مجازاً به معنی زبان است. (مجاز به همانندی)

این قلعه قلمی و این ابلق ختلی به ترتیب آسمان و شب و روز است. (مجاز به همانندی)
«منبر نه خرگهی» نه فلک است (مجاز به همانندی)

با دقت در کاربرد مجاز به همانندی معلوم می‌شود این نوع مجاز بر پایه تشبیه استوار است و مشابه به (هماننده) مجازاً به جای مشابه (مانسته) به کار رفته است. یعنی از طرفین تشبیه مانسته حذف شده و هماننده به جای آن نشسته است:

آمد آن مار اجل هیچ عزیمت دانسید که بخوانید و بدان مار فسا سید همه (خاقانی)

۱) «مار» در مصراع دوم مجازاً (بسه علاقه مشابهت) به جای اجل به کار رفته است.

۲- در مصراع اول «مار اجل» اضافه تشبیهی است (اجل: مانسته. مار: هماننده)

۳- در مصراع دوم هماننده (مار) به جای اجل (مانسته) نشسته است.

و ایشان پس از نقل عین ابیات در آغاز ستون اول از صفحه ۱۸ مجله رشد، نوشته‌اند:

«شیشه خوناب» را استعاره از تن و «لعبت سنگرف» را استعاره از زبان و «قلعه قلمی» و «ابلق ختلی» را استعاره از آسمان و شب و روز گرفته‌اند، همه اینها کنایه‌های ذات است نه استعاره.

ص ۶۷ در این بیت

آمد آن مار اجل هیچ عزیمت دانسید که بخوانید و بدان مار فسا سید همه

«مار» را در مصراع دوم استعاره گرفته‌اند، در صورتی که تشبیه مضمّر است چون در مصراع اول مشبّه به آن ذکر شده. در مصراع دوم مشبّه به آن ر در تقدیر می‌توان گرفت و چنانکه سکاکی گفته در استعاره نباید بویی از تشبیه شنیده شود! (۴)

«و ان لا تشمها فی کلامک من جانب اللفظ راحة من التشبیه...»

آخر من چه بنویسم؟ راستی من کجا نوشته‌ام استعاره است؟ در اینجا تشبیه مضمّر در کجا هست؟ نبودن تشبیه در استعاره و نشیندن بوی آن از این چه ربطی به استعاره دارد و اینها همه چه ربطی به مطالب ص ۶۷ دارد؟

گران چو سبزه بیگانه‌ام درین بستان به جرم اینکه سخنهای آشنا دارم درین محیط که بازوی موج خار و خس است به دست بسته تمنای آشنا دارم (صائب)

در مورد بقیه مطالب چیزی نمی‌گویم و می‌ترسم بگویند مجله جای بحث دراز ندارد و اما از این حرف نمی‌توانم چشم‌پوشی بکنم که باید گفت: خیمگیان بسیار و شکل‌های خیالی آن در سنگستان تعریفات خشک عربی طلسم بند شده‌اند و از آنست که نمی‌توانند هزار مرحله پیشتر آمده هنر ادب فارسی را بازشناسند و در

شناساندن و تعریف آفرینش‌های شگفت انگیز آن نقشی داشته باشند. اگرچه می‌دانم در طول حیات انسان و تاریخ تمدن آن همیشه گسردگانه‌ای از تعصب سنتی ذهن علمای دانشگاهی را فرا گرفته است و هرگونه نوآوری نخست از سوی آکادمیسین‌های کلاسیک تخطئه می‌شده است با اینهمه این طلبه مبتدی در این راه وظیفه خود می‌داند صریح بگوید: فن بیان، مُقید در تعریفات خشک و ناقص عربی گذشته با اصول و قوانین محدود و نارسای خود قادر به تبیین و توجیه گوشه‌ها و کرشمه‌های هنر هزار ساله ادب فارسی نیست و شاید رمز شکست موج نیرومند نمایی نیز در همین نارسایی‌ها و نقص‌ها نهفته و قفل شده است.

زیرنویسها:

۱- این جمله از «آمده‌اند ن در برگردانده‌اند» ده سطر است، برای رعایت اختصار هفت سطر میانی آن حذف گردید.

۲- استعاره مصرحه

۳- رجوع کنید، صور خیال در شعر فارسی، باب تشخیص، نظریه شوقی ضعیف به نقل از «الفن و مذاهبه فی الشعر العربی»

۴- بسیار ملالت‌بار خواهد بود اگر در صند ابیات این موضوع برآید که حتی خود سکاکی از بیان کیفیت وقوع استعاره حقیقی در بیت مشهور زهیر در مانده است که می‌گوید:

صحا القلب عن سلمی واقصر بساطله

و عری افراس الصبی و راحله

و تفازاتی نیز از توضیح مطلب به تنگی نفس افتاده است: (ر. ک. مختصر المعانی و توضیحات مفصل آن از ص ۳۲۷ تا ۳۵۳ و حواشی مربوط.

(Baharmatbaasi, Istanbul 1960)

نیز، ر. ک. کتاب توس، ۱۳۶۶، انتشارات توس، صفحات ۲۹۵ - ۳۲۰، استعاره مکنیه، نوشته بهروز نروتیان.

۵- رجوع کنید: فرهنگ نقایس الفنون، تألیف بهروز نروتیان. از انتشارات دانشگاه تبریز، اسفند ۱۳۵۲ ذیل لفظ «خبر».